

برقراری صلح در سوریه با تسلیحات غربی؟



Sozialismus.de

Uli Cremer

برگردان ناهید جعفرپور

بجای اینکه هر چه افزون تر خواسته شود که با تسلیحات غربی صلح برقرار گردد، مناسب تر است که مشترکا با روسیه بدنبال یک راه حل سیاسی بود. این مستلزم تشکیل یک دولت موقت است که متشکل از وابستگان هر دو طرف درگیر در این جنگ داخلی باشد

در باره نویسنده: اولی کرمر در نهاد " صلح سبز" کار می کند و نویسنده کتاب " ناتوی جدید" است - اولین جنگ های ناتو - از نظامیگری تا پاکت جنگ ، هامبورگ ۲۰۰۹

همواره بطور فزاینده ای در اتحادیه اروپا و همچنین آلمان بحث در باره عرضه تسلیحات به شورشیان سوریه بیشتر می شود. درست همانطوری که در چنین مواردی معمول است، بحث ها در باره اپوزیسیون سوریه (مخالفان اسد) در برابر (دولت سوریه) دور می زنند. به ویژه اینکه سلاح های روسیه و ایران بسوی دولت اسد روان است.

از قضا فرانسه هم که از سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۶ یکبار ایده نظم خود را در سوریه با ابزار نظامی به کرسی نشاند، در صدر کسانی قرار دارد که خواهان لغو تحریم اتحادیه اروپا است. همچنین دولت بریتانیا هم خواهان مسلح نمودن شورشیان است. در آلمان این خواست از سوی وزیر امور خارجه اسبق آلمان یوشکا فیشر هم مورد پشتیبانی قرار گرفت: من شخصا تمایل دارم که در باره دادن تسلیحات به شورشیان سوریه فکر کنم (رویتر ۱۷.۳.۲۰۱۳)

دوست او دانیل کوهن در روزنامه های فرانکفورت توضیح می دهد: " اتحادیه اروپا می بایست تسلیحات به نیروهای اپوزیسیون سوریه بدهد. اپوزیسیونی که به بنیادگرایان اسلامی ایران وابسته نباشند". همچنین منطقه ممنوعه نظامی باید ایجاد شود. ناتو توانائی های نظامی مناسب برای این کار را برخوردار است. درست بمانند سال ۱۹۹۹ در جنگ کوزوو و سال ۲۰۱۱ در جنگ لیبی اتحادیه اروپا وظیفه نیروی هوائی شورشگران را بعهده گیرد".

از سوی دیگر دولت آلمان بخصوص گویدو وستروله همین اخیرا به کوهن بندیت بعنوان " منفی گرای ارزان" برخورد نموده است. در رابطه با اطلاعاتی پاریس که می خواهد به اپوزیسیون سوریه اسلحه بدهد و همچنین تحریم تسلیحاتی علیه سوریه را که تا ماه مه ادامه دارد را بردارد، از سوی دولت برلین در روزنامه فرانکفورتر آلگماینه سایتونگ ۱۵.۳.۲۰۱۳ درج شده است: در دولت آلمان این تحریم باعث خشم و غضب شد و تنها می توان با اطلاعاتی پاریس موافقت نمود.

آیا در جبهه سیاسی هم دقیقا همانطوری پیش می رود که در جنگ لیبی در سال ۲۰۱۱ پیش رفت. زمانی که آلمان ظاهرا در سطوح جهانی بعنوان مخالف جنگ ظاهر شد؟ در میان کشورهای اتحادیه اروپا در کنار آلمان هم دولت های دیگری وجود دارند - از جمله اشتون نماینده عالی اتحادیه اروپا - که در این باره قانع نشده اند.

اما تا چه حد این مواضع بازیگران آلمانی قابل اعتماد هست؟ دولت آلمان برعکس سال ۲۰۱۱ بیشتر لرزان است و به بازبودن سیاست بروکسل اخطار می دهد. آنگلا مرکل می گوید: " او هنوز نظرش را قطعی نکرده است". (آلگماینه سایتونگ ۱۶ مارس ۲۰۱۳) گرنوت ارلر نماینده رئیس فراکسیون سوسیال دمکرات های آلمان می گوید: " تنها پاسخ مناسب وزیر امور خارجه می توانست این باشد که تلاش شود تا فرانسه و بریتانیا جلوی تحریم تسلیحاتی اتحادیه اروپا را نگیرند. در اینجا در یک مسیر غلط بدنبال دیگران دویدن مسلما با مخالفت های جدی سوسیال دمکرات ها روبرو است. (مصاحبه مطبوعاتی ۱۴ مارس ۲۰۱۳)

امید نوری پور سخنگوی فراکسیون سبز ها برای سیاست امنیتی در مجلس آلمان می گوید که این تسلیحات بعد از سقوط رژیم اسد همچنان در این کشور باقی خواهند ماند و متاسفانه هیچ کدام از کشورهایی که اکنون خواهان دادن تسلیحات به مخالفان اسد هستند نگفته اند بعد از سرنگونی رژیم اسد این تسلیحات چگونه جمع خواهد شد. (فرانکفورتر آلگماینه ۱۶ مارس ۲۰۱۳) اگر کامرون یا هلند برای این مسئله پیشنهادی هوشمندانه بنماید در این صورت امید نوری پور هم احتمالا (کسی نمی داند) اعلام موضع خواهد کرد.

زیرا که هر دوی این احزاب نامبرده شده به همراه دولت آلمان اولین تجاوز علنی و مهم به جنگ سوریه را زمانی آغاز نمودند که آنها - بعد از شک و تردید اولیه - در دسامبر ۲۰۱۲ میهن پرستان سوریه ای را به ترکیه فرستادند. خدمات کوچک جاسوسی آلمان را به شورشگران برای لحظه ای به فراموشی می سپاریم (رجوع شود به مقاله من با نام جنگ داخلی ادامه خواهد داشت. یک نلسون ماندلای سوریه ای هنوز

پیدا نشده در سایت سوسیالیسم دفتر شماره ۱۰ سال ۲۰۱۲).

با این حال اگر خواسته شود که نفت بیشتری در آتش جنگ سوریه ریخته نشود باید در آلمان اکنون بیشتر پشت و ستروله را در مقابل کامرون و هولاند های (رئیس جمهور فرانسه) این جهان قوی کند.

در تمامی این بحث ها از این حرکت می شود و فرض بر این است که اتحادیه اروپا یا بهتر بگوئیم دولت های ناتو تا کنون تسلیحاتی به سوریه عرضه نکرده باشند. البته این فرض اشتباه است - از طریق کرواسی در ماه های اخیر ۳۰۰۰ تن تسلیحات به شورشیان سوریه عرضه شده است. روزنامه "دی ولت" در تاریخ ۱۸ مارس ۲۰۱۳ تقسیم کار را چنین شرح می دهد: "پول این تسلیحات از عربستان سعودی آمد و ترکیه آنرا ترانسپورت نمود و هواپیماهای اردنی با کمک های لوجستیکی بریتانیا آنرا به بریگارد ملی و سکولار شورشیان سوریه تحویل داد". همچنین طبیعتا متحدین اسلامی دولت سوریه تسلیحات به سوریه وارد نمودند. همینطور که ویدئو کلیپ های در اینترنت نشان می دهند که نه تنها احرار ال شام صاحب این تسلیحات هستند بلکه همچنین گروهی که از سوی آمریکا بنام گروه تروریستی جبهه ال نصره درجه بندی شده است هم طبق گزارشات "دی ولت" در حدود ۶ تا ۸ هزار جنگجو و مقدار قابل توجه ای تسلیحات در اختیار دارد.

رئیس جمهور فرانسه "هولاند" در باره این بحث ها در باره تحویل تسلیحات به سوریه گفته است که شورشگران به او اطمینان داده اند که این تسلیحات بدست های آدم های بد نمی افتد. (فرانکفورت آلمان ۱۶ مارس ۲۰۱۳)

به هر حال این تنها قطر و عربستان سعودی نیست که به شورشگران سوریه تسلیحات عرضه می کنند بلکه اکنون اتحادیه اروپا و ناتو و کشورهای عضو اتحادیه اروپا مستقیما به اپوزیسیون سوریه تسلیحات عرضه می کنند. منطق صلح با هر چه بیشتر تسلیحات غربی در حال حاضر در حال اجراست. در حالیکه تحریم های تسلیحاتی اتحادیه اروپا برداشته می شود، روز یروز عرضه تسلیحات بسوریه بیشتر می شود. همچنین آمریکا احتمالا اکنون عملیات جاسوسی و تعلیم نظامی شورشگران در اردن را بیشتر خواهد کرد و محدودیت آنرا رفع خواهد نمود.

بجای اینکه هر چه افزون تر خواسته شود که با تسلیحات غربی صلح برقرار گردد، مناسب تر است که مشترکا با روسیه بدنبال یک راه حل

سیاسی بود. این مستلزم تشکیل یک دولت موقت است که متشکل از وابستگان هر دو طرف درگیر در این جنگ داخلی باشد - درست بمانند همان گروه سوریه ای که در سال ۲۰۱۲ تحت نظارت ۵ قدرت و تو با میزبانی سازمان ملل و سرپرستی کوفی عنان تشکیل شد. وزیر سوریه ای برای آشتی ملی و وزیر امور خارجه سوریه در فوریه ۲۰۱۳ آمادگی خود را برای مذاکره با شورشگران اعلام نمودند و گفتند: "ما آماده ایم برای دیالوگ با هر کسی که مایل است. حتی با کسانی که اسلحه در دست دارند. زیرا ما بر این باوریم که اصلاحات نه با خونریزی بلکه از طریق دیالوگ برقرار خواهد شد." (فرانکفورتر آگماینه ۲۶ فوریه ۲۰۱۳)

شورشگران طبیعتاً با تشویق دوستان عربی شان و دوستان غربی شان هیچ دلیلی نمی بینند که از این ایده پشتیبانی کنند: سلیم ادریس فرمانده نظامی شورشگران تصریح نموده است که ... تقاضا از شورشگران برای مذاکره زمانی مورد قبول قرار می گیرد که رئیس جمهور بشار ال اسد استعفا داده باشد. (سایت اشپیگل) در عوض آنها در حال شکل دادن دولت موقت خود هستند. در حال حاضر شهروند آمریکائی هیتو بعنوان نخست وزیر این دولت موقت کاندید شده است.

همانطوری که وال استریت ژورنال گزارش داده است یک چنین فعالیت هائی بطور مستقیم با تجارت و عرضه تسلیحات در رابطه است.:" دیپلمات های خارجی تشکیل یک دولت موقت را پیش شرط برسمیت شناختن گروه های شورشگر می دانند بعد در قدم دوم آوانس های خارجی داده می شوند و اپوزیسیون می تواند بطور مشروع تسلیحات بدست آورد." (وال استریت ژورنال ۱۸ مارس ۲۰۱۳)

تا کنون دولت اواما از شورشگران با احتیاط پشتیبانی کرده است. اما طبیعتاً هیتو این مسئله را تغییر خواهد داد:

As an American, < he said, he wanted the United States to do (more to support the rebels.> (New York Times vom ۱۸.۳.۲۰۱۳

حال هیتو در باره مذاکرات چه می اندیشد؟:" وی دیالوگ و مذاکره با دولت اسد را منتفی می داند." اولویت او سرنگونی رژیم اسد و ایجاد مناطق آزاد شده برای مردم سوریه است." (فرانکفورتر آگماینه ۲۰ مارس ۲۰۱۳)

اینچنین طبیعتاً تمامی تلاش های سازمان ملل برای میانجیگری با عدم موفقیت روبرو شده و خونریزی ها همچنان ادامه خواهد داشت.

نگاهی تاریخی به جنبشهای ملی-دمکراتیک و چشم انداز دمکراسی در ایران

فرامرز دادور

خواسته های حق طلبانه دمکراتیک از سوی ملل ایران، برای بعضی افراد و جریانات در اپوزیسیون قابل هضم نبوده، زیر سوال برده میشوند. برخی بر این نظر هستند که در ایران فقط اقوام وجود دارند و معرفی آنها تحت نام ملیت نادرست بوده، درها را برای تجزیه جامعه باز میکند

ناسیونالیسم (ملی گرایی) به مثابه یک تئوری سیاسی، عمدتاً، یک پدیده مدرن است که از جانب جنبشهای دمکراتیک، بویژه در جوامع متشکل از اقوام مختلف و مستعد برای شکلگیری نظام فدرالیست (یک یا چند ملیتی)، حول محور اصل حق تعیین سرنوشت، جهت برقراری دمکراسی و خود-حکومتی بکار گرفته شده و میشود. یک جامعه مدرن و پیشرفته بر اساس شالوده های اجتماعی سراسری (ارتباط تنگاتنگ بین حوزه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) تنظیم میگردد که قرار است بنیادهای کلی آنها در قانون اساسی و متمهای آن، همواره، مورد توافق اکثریت شهروندان جامعه باشند. در واقع احتیاجات مبرم زندگی در جوامع مدرن که بخشا بخاطر وجود سلطه مناسبات ناعادلانه سرمایه داری برآورده نشده اند، در عرصه زمینه های عینی (ب.م. نابرابریهای اقتصادی-اجتماعی) و ذهنی (ب.م. مطالبات استقلال طلبانه، آزادیخواهانه و عدالتجویانه) سنگ بنای اولیه برای زایش فرایندهای فکری آکنده از عواطف همبستگی آور در جهت ایجاد یکپارچگی سیاسی-اجتماعی محلی، منطقه ای و کشوری را فراهم نموده است. یک همچون احساسات تبلور یافته در اندیشه های ملی گرایی و نمایان شده تحت عنوان یک دکترین سیاسی، بر اساس وجود سطح معینی از اشتراکات در

سنت، فرهنگ و سرزمین مشخص پدیدار میگردد. در واقع ایدئولوژیهای ناسیونالیستی در ارتباط با امیال یک جمعیت معین برای " یکپارچه کردن سنتها، مذاهب و طبقات در یک پدیده منفرد" که اغلب "دولت-ملت" خطاب میشود، ظهور یافته ند. (۱) این نوع مطالبات عمدتاً تحت قیمومت یک دولت سراسری و یا حکومتهای محلی، یعنی نهاد های صاحب اقتدار و حامل ابزار قهر جهت ایجاد نظم در میان مرزهای یک سرزمین مشترک برآورده شوند.

در طول تاریخ، مردم همواره به ایده های متناسب با شرایط معین جهت پیشبرد مسائل اجتماعی متوسل گشته اند. در قرنهای پیشین، مذهب نقش مهمی را برای مبارزات مردم بخاطر حق تعیین سرنوشت بازی میکرد. در عصر ماقبل صنعتی ساختارهای سیاسی در اروپا عمدتاً از "یک قدرت مرکزی حاکم" و "واحدهای محلی نیمه-مستقل" تشکیل میشدند و امپراطوریهای عظیم بر روی دولتشهرها، قبایل و روستاهای کشاورزی حکومت میکردند. (۲) نهادهای مذهبی و نمایندگان "روحانی" آنها، منابع نوشتاری (فرهنگی) را فراهم میکردند در حالیکه نخبگان سیاسی، امپراطورها، شاهان، سلطانها، دوک ها، امرا و سایر روسای محلی به مثابه سازمان دهندگان سیاسی، دیکتاتورمنشانه حکومت مینمودند. در اروپای قرون وسطی، روابط بین حکومت، اشراف و کلیسا در چارچوب سنتها و موازین تعیین شده تاریخی، بطور نسبتاً غیر متمرکز و آمیخته به روابط شخصی شکل گرفته بود. در شرق و از جمله در ایران مناسبات فئودالی از نوع اروپائی وجود نداشت و رژیمهای تمامیتگرا بدون وجود هیچگونه قواعدی، مستبدانه حکومت مینمودند. آنچه که در این تمدنهای ماقبل مدرنیته، در غرب و شرق به هم شباهت داشت، عدم وجود قراردادهای اجتماعی سراسری بود که در صورت حیات، قاعدتاً منبع تئوریک برای تغذیه قوانین عمومی، جهت استقرار حاکمیت مردم را تشکیل میداد. در دوران رنسانس، از اواخر قرن ۱۲ بعد بود که درامتداد بازیافتگی ادبیات کلاسیک لاتین (ب.م. فلسفه یونان باستان و سیستم قانون بر گرفته از روم)؛ مفاهیم سیاسی مانند حاکمیت مردم، قانون عمومی در جامعه و رفاه اجتماعی بتدریج مطرح گردید. در پروسه رقابتهای سیاسی بین شاهان، پاپها و حاکمان محلی و بر اساس ضرورتهای عینی ناشی از رشد مناسبات اقتصادی-اجتماعی برای ایجاد تمرکز در حیطه قدرت سیاسی بود که ایده های وطن پرستانه در ارتباط با سرزمین اجدادی و تعهد به قوانین سراسری برای اداره جامعه بتدریج پدیدار گشتند. میتوان، به نوعی، نطفه های اولیه برای مفهوم ناسیونالیسم مدرن را در گرایشهای موجود وطن پرستانه در دوران قرون وسطی مشاهده نمود.

از اواخر قرن ۱۸ پس از ظهور سطحی از توسعه صنعتی و شهرنشینی در اروپای غربی، افکار آزادیخواهانه و عقلانی نیز در مسیر شکوفائی قرار گرفت. بویژه بعد از پیروزی انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹، جنبشهای ضد استبدادی، عدالتجویانه و طالب حق تعیین سرنوشت به طرح مجموعه ای از اندیشه های متریسی و از جمله ایده های مرتبط با دولت-ملت، حاکمیت و جامعه سیاسی پرداختند. در عصر روشنگری علاوه بر پیشرفت در عرصه اندیشه های آزادیخواهانه، نطفه های فکری دمکراتیک دیگری نیز پدیدار گشت که ادعا مینمود خواسته های عمومی برای ایجاد جوامع عقلانی مدرن در پهنه سرزمین ملی، قانون مشترک، آزادی و برابری، بهتر میتواند که بر فراز وجود آزادیهای فردی و حقوق مدنی برای شهروندی تحقق یابند. برای نمونه در اواخر سالهای ۱۷۶۰، ژان زاک روسو یکی از پیشاهنگان دمکراسی ملی در رابطه با نواحی کارسیکا و لهستان از مردم دعوت کرد که برای استقرار "آزادی، عدالت و جمهوری" در این کشورها مبارزه کنند. (۳) این نوع مفهوم آزادیخواهانه از ملی گرائی تا اواسط قرن ۱۹ در غرب چیرگی داشت. برای ملی گرایانی مانند میشلت (Michelet) در فرانسه و مازینی (Mazzini) در ایتالیا، ناسیونالیسم نه به مفهوم "تجزیه گرائی و سلطه گرائی"، بلکه به مثابه "جنبش دمکراتیک-انقلابی مردم" برای ایجاد یک جامعه آزاد مطرح بود. (۴) بتدریج در غرب که دمکراسی بطور نسبی پیشرفت نموده بود، ایدئولوژیهای متنوع دیگر و از جمله لیبرالیسم (مبشر آزادیهای فردی) و سوسیالیسم (جانبداری از عدالت اقتصادی) به ایده های ناسیونالیستی افزوده شد. اما در جوامع محافظه کارتر در اروپای شرقی و مرکزی که دیرتر توسعه یافته با چالشهای سیاسی و اقتصادی بیشتری و از جمله سلطه اقتصادی-سیاسی از جانب کشورهای پیشرفته تر مستقر در غرب اروپا مواجه بودند، ملی گرائی عمدتاً خصلت قومی، محلی و بلقوه تدافعی و ستیزه گرتر بخود گرفت. در این کشورها حکومتگران از ناسیونالیسم همچون ابزاری برای توجیه اختناق سیاسی در داخل و ماجراجوئی های جنگ طلبانه در خارج، نیز، استفاده مینمودند.

در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، جنبشهای آزادیبخش با توسل به گرایشهای مختلف سیاسی (مذهبی و سکولار) و از جمله لیبرالیسم و سوسیالیسم به مبارزه برای حق تعیین سرنوشت دامن زدند. آنها مطالبات حق طلبانه خود را در زیر بیرق منافع ملی و عمومی مطرح میکردند. در دهه های نخست، ملی گرائی بیشتر به مثابه یک ایده متریسی و رهائی آور به خدمت گرفته میشد. در بخش غربی اروپا (ب.م. بریتانیا، فرانسه، هلند، سوئیس و بعدها در امریکا) پیغام آغازین

آن یعنی تلاش برای خودحکومتی و حق تعیین سرنوشت، بتدریج در جهت اندیشه های معطوف به ایجاد دموکراسی و آزادیهای فردی نضج گرفت. اما در کشورهای دیر توسعه یافته (اروپای مرکزی و شرقی)، بخشا بخاطر عکس العمل در قبال قدرتهای نیرومند تر اقتصادی در اروپای غرب، ایده آلهای معطوف به تعاون و همبستگی در میان مردم، طی زمان در جهت تفکرات ناسیونالیستی درونگرایانه، خود بزرگ بینانه و ستیزه جویانه انحراف یافتند. در سالهای ۱۹۳۰ و ۴۰ طغیان مخرب برخاسته از گرایشهای ارتجاعی (آغشته به نگاههای بیولوژیک و برترجویانه) از ناسیونالیسم، در شکل فاشیستی و نژادپرستانه آن در آلمان و ایتالیا پدیدار گشت و به جنگ ویرانگر جهانی دوم در سالهای ۱۹۴۰ انجامید. امروزه، با جهانی شدن هرچه بیشتر سرمایه و ظهور دولتهای چند ملیتی، انگیزه های ملی گرایی برای بهبودی زندگی مشترک اجتماعی در جوامع پیشرفته تر و لیبرالتر سرمایه داری کاهش یافته است. اما دوباره در سالهای ۹۰، پس از فروپاشی کمپ شوروی و تجربه پرچالش از طرف مردم در رابطه با واقعیتهای نا عادلانه ناشی از سرمایه داری زنجیر گسیخته در اروپای شرقی، به نگرانی از نامعلومیها در زندگی فردی و اجتماعی دامن زده شد و رگه های تعصب آمیز و خود کامه ای از ناسیونالیسم در افکار بخشهای عقب افتاده در این جوامع دوباره ظهور یافت. وقوع نسل کشی در مناطق متعلق به کشور یوگسلاوی در اواسط سالهای ۹۰ برداشت زشت و مخربی از ناسیونالیسم بود.

با این وجود، ناسیونالیسم در قرن بیستم در بسیاری از جوامع دنیا نقشی مثبت و سازنده داشته و هنوز دارد. در جوامع توسعه یابنده مانند چین، هندوستان و ایران جنبشهای ضد استبدادی و مخالف با دخالت خارجی عمدتاً خصلت ملی گرایی در بر داشته اند. جنبش دموکراتیک چین در سالهای ۱۹۱۰ و ۱۹۲۰ از طرف مل گرایانی مانند سون یات سن (Sun Yat-Sen) هدایت میشد. در هندوستان حزب کنگره ملی به مثابه یکی از سازمانهای رهائی بخش در جنبش عظیم مردمی، برای آرمانهای ضد استعماری و استقلال طلبانه مبارزه میکرد. در ایران انقلاب مشروطه در ۱۳۸۵ یک حرکت عظیم سیاسی علیه حاکمان مستبد قاجار و همچنین واکنشی در مقابله به سیاستهای تعرضی از جانب قدرتهای خارجی بود. بعدها جنبشهای مردمی در روسیه، چین و در بسیاری از کشورهای کوچکتر دیگر مانند ویتنام و کوبا، با اینکه در ابتدا عمدتاً خصلت ناسیونالیستی داشته و به سطحی از اهداف مترقی نیز دست یافتند، اما بخشا بخاطر حضور خطر خارجی و در واقع تهاجمات سیاسی و نظامی امپریالیستی و تداوم مناسبات استثمارگرانه

سرمایه داری در داخل ، سمتگیری سوسیالیستی اتخاذ نمودند. اما متاسفانه نظامهای شکل گرفته از دموکراسی واقعی تهی بوده و شامل تناقضات عظیم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شد که یک نوع معیوب تر آن هنوز در کره شمالی پا برجاست. با توجه به این تجربیات تاریخی، در عصر حاضر مسائل عظیمی پیش روی مدافعان سوسیالیسم دموکراتیک وجود دارند و دامن زدن به بازاندیشیها و تعمقهای تئوریک جهت انتخاب مبارزات و راهکردهای نوین و انسانی تر از ضرورتهای مبرم بوده بخش مهمی از وظایف را در جنبش چپ آزادخواه تشکیل میدهد. این مطلب نوشته ای دیگر مطلبد.

در ایران در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، بخاطر عوامل متعدد و از جمله تداوم حکومت استبدادی خاندان قاجار، بحران مزمن اقتصادی، وجود فساد سیاسی/اجتماعی در دربار و واگذاری امتیازات بی رویه اقتصادی به قدرتهای خارجی؛ جنبش آزادخواهانه مردم ملبس به ایده های مذهبی، ناسیونالیستی و دموکراسی خواهی به یک سلسله اعتراضات و خیزشهای ضد حکومتی دامن زد. جنبش تنباکو در سال ۱۸۹۱ عمده تا خصلت ملی گرایانه و حمایت از تولیدات داخلی داشت و در مخالفت با نفوذ کمپانی های خارجی در اقتصاد ایران شکل گرفت. انقلاب مشروطه ایران در ۱۹۰۶ حامل افکار و مطالبات آزادخواهانه و مساوات گرانه متعلق به دوران عصر روشنگری در اروپا بود. بسیاری از اندیشمندان و جریانات مترقی درگیر در جنبش مشروطه خواهی در این سالها همانند فعالین آزادخواه در دیگر جوامع توسعه یابنده، دولت مردمی را به مثابه یک نهاد برای ایجاد یکپارچگی در میان ملت در جهت پیشرفت به سوی تغییرات و اصلاحات مدرن اجتماعی ارزیابی میکردند. با توجه به وجود تاریخچه ای از سیاستهای استعماری و نو-استعمار از طرف حکومتهای بزرگ غربی در کشورهای عقب افتاده مانند ایران، جای تعجب ندارد که مبارزین ملی گرا در جنبشهای سیاسی/اجتماعی مردمی به انگیزه دخالت از طرف قدرتهای خارجی با تردید مینگریستند. طبیعی بود که فعالین در گیر در انقلاب دموکراتیک مشروطیت نیز بخشا از زاویه ناسیونالیستی که مجموعه ای از اندیشه های مذهبی، سکولار، فرهنگی، قومی و حتی برای برخی، افکار نژاد پرستانه را در بر میگرفت، به پدیده تحول سیاسی مینگریستند و اتخاذ سیاست عمومی عقلانی و واقعگرایانه ای را که گرانیگاهی از تمامی این نظرات باشد را بخشی از رسالت یک دولت دموکراتیک و متمرکز میدانستند. در این ارتباط بود که طیفهایی از فعالین متعلق به گرایشهای متنوع اجتماعی و در میان آنها روشنفکران سکولار، بخشی از تجار و صنعتگران پیشرو و عده قلیلی از روحانیون اصلاح طلب منادیان اولیه

جنبش مشروطیت را تشکیل دادند.

در میان پیشروان فکری در این گروه ها، منطق غالب برای انجام تحولات اصلاح طلبانه، ایجاد بنیادهای سیاسی- اجتماعی متمدنی بومی لازم و در واقع دستیابی به نظامی برای اداره دمکراتیک و عادلانه جامعه از طرف مردم ایران بجای دخالت از طرف قدرتهای خارجی بود. در این راستا، از دیدگاه آنها راهکارهای های اجتماعی متأثر از ایده های عصر روشنفکری در حوزه های مختلف جامعه و از جمله علم، اقتصاد و سیاست، مفید و سازنده بنظر میرسیدند. از اواخر قرن ۱۹، متفکرین اصلاح طلب و از جمله میرزا ملکم خان (۱۸۳۳-۱۹۰۸)، میرزا آقا خان کرمانی (۱۸۵۳-۹۶)، میرزا فتحعلی آخوندزاده (۷۸-۱۸۱۲) و عبدالرحیم طالبزاده (۱۸۳۴-۱۹۱۱) زنگ خطر را در رابطه با هجوم قدرتهای خارجی به کشورهای توسعه یابنده مانند ایران به صدا درآورده، علاج آنرا در ایجاد اصلاحات سیاسی- اجتماعی میدیدند. استقرار قانون اساسی به سبک غربی یکی از آن موارد بود. بر خلاف آنچه که تحت عنوان "امت اسلامی" معرفی میشد، اصلاح طلبان برای اولین بار شروع به استفاده از عبارت "ملت" ایران نمودند. از نظر آنها پیشرفت اجتماعی تنها در چارچوب وجود یک نظام سیاسی ملت-دولت مدرن انجام پذیر بود. به گفته طالبزاده: احتیاج است که ایران به "یک کشور، یک ملت، یک مذهب" تبدیل گردد، چونکه "نیازهای آن و منافع آن یکی و تنها یکیست" (۵). در این سالها (اواخر قرن ۱۹)، از نظر اندیشمندان تحول طلب دو خطر عمده منافع ملت ایران را تهدید میکرد. در داخل کشور معضل اصلی وجود رژیمهای مستبد بود که مورد حمایت اکثریت اشراف، زمینداران بزرگ، حاکمان محلی و بخشی از روحانیت قرار داشت. در خارج از کشور مشکل اساسی عمدتاً دخالت از جانب دو قدرت بزرگ، روسیه و بریتانیا ارزیابی میگردد. در این مقطع زمانی برای اغلب فعالین متمدنی اجتماعی، علت اساسی برای تداوم فقر و ستم سیاسی هنوز در وجود روابط ناعادلانه اقتصادی سرمایه داری یافت نمیشد و انجام اصلاحات اجتماعی در حوزه های سیاسی و اقتصادی هدف اصلی بحساب می آمد. تأثیرات ناشی از دیگر معضلات اجتماعی و بویژه شکافهای طبقاتی و نبود روابط دمکراتیکتر مابین ایالات داخلی هنوز قاب لمس نشده بودند. برای بسیاری، پیروزی انقلاب مشروطیت در سال ۱۹۰۶ و دستاوردهای سمبولیک آن، از جمله مجلس نمایندگان، نظام قانون و سیستم قضائی، هدف اصلی و در واقع انتهای افق دمکراتیک دیده میشد.

اما پروژه برای نهادینه کردن دمکراسی و عدالت اجتماعی در ایران، از آنچه که بنظر راهبران فکری انقلاب مشروطیت میرسید، بسیار

دشوارتر بود. علاوه بر ادامه مقاومت از طرف اشراف، اقشار فوقانی و روحانیت محافظه کار علیه روند دمکراتیزاسیون، دخالت سیاسی/نظامی از طرف دو قدرت استعماری روسیه و انگلستان و آشکار شدن وجود قرارداد مخفی (۱۹۰۷) بین روسیه و بریتانیا که بر آن اساس ایران به دو منطقه شمالی و جنوبی تحت نفوذ این دو کشور تقسیم شده بود؛ منجر به ظهور هرج و مرج فکری شده، موجب پدید آمدن بیم و نگرانی از ناامنیتی سیاسی/اجتماعی در میان مشروطه خواهان گردید. امکان خطر برای تجزیه کشور و سمتگیری خارج از اختیار تحولات در جهت غیرمتمرکز گردیدن قدرت سیاسی در مناطق محلی، به ایجاد نوعی سردرگمی و بی اعتمادی به آینده تحولات آزادیخواهانه در میان فعالین مشروطه خواه منجر گردید. ظهور انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷ در روسیه، منسوخ شدن ادعای روسیه بر امتیازاتی که نافی منافع مردم ایران بود و سرانجام پایان جنگ جهانی اول منجر به پیدایش احساسات میهن دوستانه برای حفظ دستاوردهای ملی-دمکراتیک در آن مقطع تاریخی گردید. قرارداد ۱۹۱۹ که از طریق وثوق الدوله، وزیر امور خارجه وقت با بریتانیا امضا شده بود و بر اساس آن به ایران وامهای کمر شکننده تحمیل میگردد و مستشاران انگلیسی جهت آموزش و سازماندهی اداری و نظامی استخدام میشدند، باعث ابراز مخالفتهای شدید سیاسی از طرف سیاستمداران ملی گرا در ایران گشت. در رابطه با این حرکت اعتراضی، نطفه های اولیه یک جنبش وسیع ملی گرا در ایران بسته شد. در ایالتهای شمال ایران، تا حدی تحت نفوذ تحولات رادیکال دمکراتیک در روسیه، برخی از فعالان و طرفداران دمکراسی، نومید از ظهور هرج و مرج در کشور و دخالتهای خارجی بر آن شدند که حرکت به سوی دمکراسی و عدالت اجتماعی را از این مناطق شروع کنند.

در آذربایجان، حدود سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۸ در میان اهداف حکومت محلی وقت (آزادستان) که فرصت خدمت نیافت و شیخ محمد خیابانی یکی از چهره های شاخص انقلابی و موسس آن بود؛ اخراج نیروهای خارجی، مبارزه برای صلح و دمکراسی و اجرای اصول و قوانین نهفته شده در قانون اساسی مشروطیت، اساس برنامه آن را تشکیل میداد. در گیلان نیز در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۱، فعالان جنبش آزادیبخش ملی و از جمله میرزا کوچک خان یکی از مبارزین مشروطه خواه، نومید از پیامدهای منفی و وجود موانع سیاسی از جانب جریانات ارتجاعی در داخل کشور و تعرض از طرف قدرتهای خارجی، به منظور دفاع از دستاوردهای دمکراتیک انقلاب در صدد ایجاد جمهوری در سراسر جامعه بر آمده برای آغاز این حرکت مردمی در جهت دمکراسی، تشکیل جمهوری گیلان را اعلام نمودند. در پلاتفرم این جنبش مواد رادیکالی به مانند خلع ید از شاه،

برابری سیاسی و الغای تمامی قراردادهای مغایر با منافع مردم ایران به چشم میخورد. در ایالت شمال شرقی (خراسان) جنبش آزادیبخش مردم تحت هدایت "کمیته ملی" و تلاشهای آزادیخواهانی مانند کلنل محمد تقی خان پسیان، طی حکومت کوتاه مدت خود (سه ماه) در تابستان ۱۹۲۱ در صدد نیل به خواسته هایی مانند: ۱- آزادی از زیر یوق بریتانیا و اشراف حاکم، ۲- تعهد به قوانین قید شده در قانون اساسی و تشکیل یک دولت دمکراتیک و ملی در ایران، ۳- ایجاد اصلاحات در حوزه های آموزش، بهداشت و درمان و رفاه اجتماعی، بر آمد. گرچه کوششهای حق طلبانه از طرف این جنبشهای گوناگون به نتایج خود نرسید، اما بخشا بخاطر تلاشهای آنان ایده های مرتبط با آزادی، دمکراسی، عدالت اجتماعی و استقلال در ذهنیتهای فعالان مترقی در جنبشهای مردمی به حیات خود ادامه دادند. (۶)

در این مقطع تاریخی بود که رضا خان (بعدها رضا شاه) در صحنه سیاسی کشور ظاهر گردید. وی در جایگاه یک مدرنیست مستبد توانست که قدمهایی در جهت ایجاد ثبات سیاسی در جامعه بردارد. برخی از فعالان متشخص در جنبش دمکراتیک مشروطه خواه که از وجود آنارشیسم سیاسی نگران بودند، از ترفیع مقام دولتی برای رضاخان برای ایجاد نظم سیاسی استقبال نمودند. بنظر شاعر معروف محمد تقی ملک اشعراي بهار: گرچه کوچک خان، خیابانی و تقی زاده انسانهای "قابل تحسینی" بودند، اما در آن زمان (اوایل سالهای ۱۹۲۰)، حمایت از یک حکومت مرکزی قدرتمند (منظور صدارت رضا خان بود) برای ایجاد امنیت در جامعه لازم بود. (۷) همزمان، سیاستگزاران بریتانیا و از جمله ژنرال ادموند آیرنساید (Edmund Ironside) اعلام کردند که ایران به "یک دیکتاتوری نظامی" نیازمند است. (۸) بعد از اینکه رضا خان تلویحا با پشتیبانی بریتانیا به سلطنت دست یافت (۱۲ دسامبر ۱۹۲۵)، به درجه خودکامگی دولت اضافه شد. رضا شاه در ازای حمایت ضمنی بریتانیا از وی، قرار داد با کمپانی نفت این کشور را در اوایل سالهای ۱۹۳۰ تجدید نمود. نقش متناقض رضا شاه در صحنه سیاسی-اجتماعی ایران به گونه ای بود که به گفته احمد کسروی "گرچه رضا پهلوی به پروسه مدرنیسم در حوزه های متعددی دامن زد، اما وی قانون اساسی را لگدمال نموده، بسیار از روشنفکران را به قتل رساند و به انباشت ثروت شخصی پرداخت. (۹) در دوران سلطنت او، با به تصویب رسیدن "قانون سیاه"، زمینه برای سلطه اختناق سیاسی و سرکوب اپوزیسیون و فعالان مترقی، هرچه بیشتر گسترده تر گشت. شخصیتهای بیشمار دمکرات، در میان آنها دکتر محمد مصدق محبوس گشته و یا تبعید گشتند. خصوصا اینکه برخورد رژیم پهلوی با مبارزان

سوسیالیست، بسیارخشونت بار بود و برای نمونه روشنفکر مارکسیست دکتر تقی ارانی را در زندان به قتل رساند. حزب کمونیست ایران که در سال ۱۹۲۰ تشکیل یافته و در پلاتفرم آن تعهد به حق تعیین سرنوشت برای ملیتها، تحت یک نظام جمهوری و در چارچوب مرزهای ایران قید گشته بود، تنها توانست که به فعالیتهای آزادیخواهانه و عدالتجویانه خود، بطور مخفی ادامه دهد. (۱۰)

بعد از شروع جنگ جهانی دوم و تبعید رضا شاه به خارج از ایران در سال ۱۹۴۰ از سوی نیروهای متفقین بود که سطحی از آزادیهای سیاسی در دهه ۱۹۴۰ و اوایل سالهای ۱۹۵۰ برقرار گردید. احزاب سیاسی و مطبوعات قادر شدند که تا اندازه ای فارغ از دیکتاتوری حکومتی به ایجاد فضای گفتمان خردمندانه و انتقادی دامن بزنند. در این سالها حزب چپگرای توده و تعدادی دیگر از سازمانهای مترقی مانند حزب ایران که اعضای آن بعدها استخوانبندی اصلی جبهه ملی را تشکیل دادند در صحنه سیاسی کشور بطور موثر ظهور یافتند. حزب توده ایران در بیانیه ای که به منظور اعلام موجودیت خود صادر نمود تعهد خود را به استقلال، تمامیت عرضی کشور، دمکراسی، اصلاحات ارضی و ایجاد اصلاحات اساسی در عرصه آموزش و درمان اعلام نمود. اما حکومت وقت ایران و از جمله پارلمان آن نمایندگی مردم را نمیکرد و زمینداران ثروتمند و نخبگان اقتصادی وابسته به دربار اداره امور و کنترل بر تصمیمگیریهای مهم جامعه را در اختیار خود داشتند و شخصیتهای مردمی شانس چندانی برای تصدی مسئولیتهای بالا و یا ورود به نهادهای انتخابی و از جمله پارلمان را نداشتند. برای مثال از ورود سوسیالیست آذربایجانی، جعفر جوادزاده پیشه وری که از طرف مردم در این ایالت به دوره ۱۴ مجلس شورای ملی انتخاب شده بود، به پارلمان ممانعت بعمل آمد. پیشه وری و همرامان او با استناد به قانون اساسی ایران و از دیدگاه آزادیخواهانه و معتقد به حق خود-حکومتی در آذربایجان و دیگر ایالات ایران برای باز پس گرفتن دمکراسی و حق تعیین سرنوشت برای توده های مردم تلاش میکردند. وی در نقد از وجود دیکتاتوری سیاسی و ستمهای اجتماعی/فرهنگی در ایران، مجلس شورای ملی را "مرکز ثقل مملکت" و "مرجع مردم" دانسته، خواستار کمک حکومت مرکزی "از حیث فرهنگ و بهداشت و فلاح" به آذربایجان و دیگر ایالات ایران بود. (۱۱) در این زمان که بعد از پایان جنگ جهانی دوم، مبارزات رهایی بخش ملی در سطح دنیا اوج میگرفت، قابل درک است که آزادیخواهان محلی با توسل به شیوه های مختلف مبارزاتی اهداف دمکراتیک خود را پی گیری نمایند. بخش قابل ملاحظه ای از مردم و فعالین دمکراسی طلب آذری که دو دهه قبل از آن

برای اهداف آزادیخواهانه انقلاب مشروطیت در سراسر کشور مبارزه کرده، و یا حداقل از آن حمایت نموده بودند، سرخورده از دستیابی به حقوق دموکراتیک، فعالیت سیاسی خود را در مسیر نیل به استقرار حکومت خود گردان در منطقه محلی آذربایجان متمرکز نمودند.

حکومت خود مختار آذربایجان، در مجلس موسسان خود، بتاريخ نوامبر ۱۹۴۵، علاوه بر طرح مواردی مانند خود حکومتی و حق بکارگیری فرهنگ و زبان محلی، تعهد به تمامیت ارضی یک ایران مستقل و دموکراتیک را نیز مورد تاکید قرار داد. (۱۲) در آن زمان نخست وزیر وقت، احمد قوام به احتمال زیاد جهت جلوگیری از شیوع این گونه مطالبات حق طلبانه و الهام گرفته از اصول مربوط به شوراهای ولایتی/محلی قید شده در قانون اساسی (مواد ۹۰ تا ۹۳) به سایر مناطق ایران، به پای امضای یک پیمان موقت رفت که بر اساس آن امتیازاتی مانند به رسمیت شناختن استرداد حق مدیریت سیاسی در آذربایجان به مقامات انتخاب شده محلی، تخصیص ۷۵ درصد از عوارض وصول شده در این ایالت برای مصرف در امور محلی، انجام اصلاحات ارضی در زیر نظارت مقامات ایالتی، حق رای برای زنان و افزایش در تعداد نمایندگان آذربایجان برای مجلس شورای ملی متناسب با درصد جمعیت آن در سرتاسر ایران، ظاهراً به مردم آذربایجان داده شد. بسیاری از افراد و گروه های سیاسی مستقل و مترقی، از این قرار داد استقبال نمودند. حزب ایران که سالها بعد ستون اصلی جبهه ملی به رهبری دکتر محمد مصدق، شخصیتی ملی گرا، مترقی و نخست وزیر بین سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲، را تشکیل داد و در امر ملی کردن صنعت نفت نقش موثر بازی نمود، در روزنامه رسمی خود، جبهه، حرکتهای مردمی انجام گردیده از جانب مسئولان در حکومت خود گردان آذربایجان، مانند اصلاحات ارضی و ایجاد بهبودی در زندگی دهقانان و تهیدستان را ستود و از آن به مثابه یک جنبش "اصلاح طلب و مترقی" نام برد. (۱۳) دکتر مصدق به روند ایجاد ساختار سیاسی خود حکومتی در آذربایجان با احتیاط مینگریست و با توجه به حضور ارتش شوروی در منطقه و رقابتهای استراتژیک بین قدرتهای بزرگ جهانی (بین کمپ سوسیالیسم موجود و سرمایه داری غرب) بطور آشکار از مطالبات خود مختاری حمایت نکرد. با این وجود وی بطور اصولی حق خودگردانی را نفی نکرد و اعتقاد داشت که در صورت انتخاب مردم از طریق رفرندام، ایران میتواند در چهارچوب یک نظام فدرال و متشکل از ایالات خودگردان، بطور دموکراتیک اداره شود. (۱۴)

در این ایام در کردستان نیز مبارزه برای احقاق حق تعیین سرنوشت به موفقیت کوتاه مدت دست یافت. حزب دمکرات کردستان که در اوت

۱۹۴۵ تشکیل یافته بود در پلاتفرم خود مطالباتی مانند انتخابی بودن مسئولان اداری ایالت از خود کردستان را در چهارچوب یک ایران واحد مطرح میکرد. جمهوری خودمختار کردستان تحت رهبری این حزب و یکی از راهبران اصلی آن قاضی محمد در ژانویه ۱۹۴۶ (بهمن ۱۳۲۴) برپا گردید. اما متأسفانه به دلایل متعدد، از جمله وجود ناروشتی در استقلال کامل هر دو جنبش مردمی در کردستان و آذربایجان از دیپلوماسی شوروی، در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) جمهوری محلی کردستان تقریباً یکماه بعد از انهدام حکومت خود مختار آذربایجان در نوامبر ۱۹۴۶ (۲۱ آذر ماه ۱۳۲۵)، از طرف نیروهای دولتی سرنگون گردید و هزاران نفر از مسئولان اداری و فعالان متعلق به این جنبشهای ملی-دمکراتیک در هردو ایالت اعدام گردیده و یا به زندان انداخته شدند.

هم اکنون در ایران بخاطر سلطه یک نظام مستبد مذهبی، اهداف دمکراسی خواهانه و عدالتجویانه در ترکیبی تنگاتنگ با یکدیگر از طرف اکثریت مردم طلب میگردند. گرچه در میان عموم مردم در جامعه از آزادیها و برابریهای اقتصادی- اجتماعی یک استنباط مشترک کلی وجود دارد، اما در هر منطقه، ویژه گیهای محلی در شکلگیری و جهتگیری خواستههای مردمی تاثیر خاص خود را نیز میگذارد. با توجه به تجربیات تاریخی مبارزاتی در میان ملت‌های ایران طبیعی است که مثلاً ایرانیان مقیم در ایالات کردستان و آذربایجان استقرار آزادی و عدالت اجتماعی را از زاویه حق تعیین سرنوشت برای ملل ایران دیده، استقرار دمکراسی (حکومت مردمی) در سراسر جامعه را در قید تشکیل یک جمهوری فدرال ایران ببینند. در واقع در دوران فعلی (اوایل قرن ۲۱)، در جائیکه برای سرمایه های بزرگ، دول امپریالیستی و حکومت‌های خودکامه محلی راحت است که در گذرگاه‌های تاریخی مشترکاً به منافع خود و نه احتیاجات مبرم مردم دست یافته، مطالبات دمکراتیک توده ها را به مثابه ابزار در خدمت معامله های بین خود به خدمت بگیرند، بدیهی است که پیوند زدن دائمی بین اهداف حق طلبانه مردم با سیاست‌های حکومتگران محلی در هر کشور و یا با قدرتهای جهانی نادرست میباشد. اگر برای جنبش آزادیخواه در ایالات فارس- زبان استقرار دمکراسی عمدتاً به معنی عبور از جمهوری اسلامی به یک نظام جمهوری دمکراتیک، سکولار و حقوق بشری تلقی میگردد؛ قابل درک است که برای ملیتهای غیر فارس ایرانی، نیل به دمکراسی، بخشا در قید استرداد حق تعیین سرنوشت به ملت‌های ایران و برقراری نوعی از فدرالیسم دمکراتیک تلقی شود. بخصوص اینکه بر اساس نگرش رادیکالتر و سوسیالیستی از دمکراسی که آنرا به فرای ساختار سیاسی و به کل مناسبات اجتماعی عمومیت داده، هدف نهائی را استقرار خود

حکومتی در اشکال شوراهای خود گردان میدانند، ضرورت طرح مطالبات خودمختارانه برای ایالات محلی، از هم اکنون دیده میشود.

خواسته های حق طلبانه دمکراتیک از سوی ملل ایران، برای بعضی افراد و جریانات در اپوزیسیون قابل هضم نبوده، زیر سوال برده میشوند. برخی بر این نظر هستند که در ایران فقط اقوام وجود دارند و معرفی آنها تحت نام ملیت نادرست بوده، درها را برای تجزیه جامعه باز میکند. در این مورد باید افزود، همانطور که در خطوط آغازین این نوشته اشاره گردید، از اواخر قرن ۱۸ بعد، فعالان آزادیخواه و عدالتجو در میان توده های مردم (اقوام، قبایل، ایلها و ساکنان مختلف شهری و روستائی) که از لحاظ سیاسی-اجتماعی (و نه لزوماً از طرف ملتی دیگر) تحت ستم بودند با توسل به ایدئولوژی ملی گرایانه به مبارزه در راستای اهداف دمکراتیک برخاستند و در صورت موفقیت بطور داوطلبانه (معمولاً اقلیتی از فعالان سیاسی) به پای تشکیل جامعه مدرن متشکل از شهروندان، حول محور یک قرارداد اجتماعی رفتند. در اوایل این نوع سمتگیرهای سیاسی عمدتاً همگرایانه (ب.م. در آلمان و ایتالیا در اواخر قرن ۱۹) و در جهت ایجاد اتحاد بین ساکنین (ب.م. قبایل، اقوام و توده های بدون هرگونه هویت مشخص سنتی-تاریخی) در یک پهنه مشترک جغرافیائی شکل گرفت. اما در قرن بیستم، پروسه مبارزات دمکراتیک و استقلال طلبانه، با توجه به ویژه گیهای سیاسی-اجتماعی در هر جامعه اشکال و سمتگیری متفاوت بخود گرفت. مثلاً در هندوستان اگر قبل از رهائی از زیر یوق بریتانیا هدف برای جنبش ملی عمدتاً دستیابی به استقلال و دمکراسی برای کل جامعه هندوستان بود، اما بعد از برقراری جمهوری سکولار دمکرات در چارچوب یک سیستم حکومتی فدرال و در ادامه مبارزات مردمی بویژه از سوی سازمانهای چپ آزادیخواه در راستای مرکز زدائی دمکراتیک (decentralization democratic)، بتدریج در برخی از ایالات مانند کرالا (Kerala)، کارناتاكا (Karnataka) و بنگال غربی (Bengal West) سطحی از خودحکومتی از طریق ایجاد انجمن ها و شوراهای تحت نامهای مانند پنچایت (panchayat) و مونیسیپالیتی (municipality) شکل گرفته اند که در واقع نمونه های اولیه دمکراسی مستقیم و مشارکتی را نشان میدهند. (۱۵) در هندوستان علاوه بر زبان استاندارد هندی و انگلیسی، ۲۲ زبان دیگر محلی نیز بر طبق قانون اساسی کشور رسمیت دارند. با توجه به وجود ساختار دمکراتیک در این کشور، بغیر از وجود مطالبات تجزیه طلبانه در میان اقلیتی در ایالت پنجاب (Punjab) که عمدتاً تحت تاثیر مجموعه ای از مقاصد فرقه گرای مذهبی (اسلامگرایان سیاسی) و تحریکات

قدرتهای خارجی حیات داشته اند، مردم خواسته های برابری طلب و عدالتخواهانه خود را عمدتاً در چارچوب نظام جمهوری فعلی که بر اساس قواعد دمکراسی سیاسی نهادینه شده است، به پیش میبرند. در برزیل نیز بعد از ظهور آزادیهای سیاسی در اواخر سالهای ۱۹۸۰، اشکالی از دمکراسی مشارکتی، تحت نام "اقتصاد همبستگی" در برخی از مناطق و از جمله در پورتو الیگر (Alegre Porto) در سطوح محله ها، بخشها و سراسر شهر و بویژه در حیطه تعیین بودجه شهرداری برای خدمات اجتماعی به مرحله عمل در آمده اند. (۱۶) جمهوری فدرال برزیل از ۲۶ ایالت و ۵۵۶۴ منطقه شهری تشکیل یافته است. استاندار برای ایالات و نمایندگان برای مجالس محلی، مستقیماً از طرف ساکنان در هر ایالت انتخاب میگردند. بغیر از زبان پرتغالی دو زبان دیگر نیمه رسمی در برزیل تکلم میشود. تغییرات اجتماعی در این کشور در زیر سایه وجود سیستم دمکراتیک و حضور جنبشها و سازمانهای مردمی و ازجمله گروه های چپ و کارگری سمتگیری متری در بر داشته است.

اما در کشورهایی که هنوز حقوق مدنی استقرار نیافته و یا در مراحل اولیه احقاق آنها بوده و مردم قادر نیستند که مطالبات دمکراتیک و برابری طلب خود را آزادانه مطرح کنند، جای تعجب ندارد که اگر اعتراضات و خواسته ها، بیشتر تحت تاثیر اندیشه های ایدئولوژیک (ب.م. طبقاتی، ناسیونالیستی و مذهبی/فرهنگی) قرار گرفته باشند. بدیهی است که برقراری ارتباط فکری و دیالوگ برای طرح مطالبات و دستیابی به راهکردهای سیاسی/اجتماعی، بخشا در گرو ایجاد زمینه های نظری همگون تر، حداقل برای دوران گذار به اهداف تعیین شده (ب.م. آزادی و برابری اجتماعی) میباشد. ظهور اندیشه های اجتماعی مفید و تبلور آنها در ذهنیتهای پویا و دخیل برای طراحی و سازماندهی یک جامعه انسانی تر بدون اتکا به پشتوانه های معتبر معنوی و تجربی که تاریخ سازنده هویت اجتماعی برای ساکنان بومی هر جامعه باشد، قابل تصور نیست. ذهنیتهای لازم سیاسی-اجتماعی برای سازندگی یک جامعه انسانی، بهتر میتوانند در زیر سایه وجود فرهنگ (زبان و ارزشهای سنتی) مشترک مادیت پیدا نموده به مثابه راهکارهای موثر تئوریک/پراتیک برای پیشرفت در جهت روابط آزادتر و عادلانه تر عمل کنند. در واقع آرمانهای عدالتجویانه و آزادیخواهانه بهتر به ثمر میرسند اگر که آنها بر اساس توشه های تاریخی و سنتی در هر اجتماع محلی و حول محور هویت مشخص گردیده فرهنگی-اجتماعی در هر منطقه استوار باشند. در این گذرگاه تاریخی ملت و ملتگرایی در بسیاری از جوامع توسعه یابنده هنوز میتواند به مثابه یک مقوله تشکیل دهنده هویت مشترک نقش انگیزاننده، سازنده و

پیشرونده داشته باشد. بدون شک طرح مطالبات ملی گرایانه ای که با نفی استبداد سیاسی راه را برای تحولات دمکراتیک نه تنها در سطح یک ایالت بلکه در سرتاسر کشور، در جهت تحقق مشارکت مردم در سرنوشت اجتماعی-سیاسی باز نماید، متریقی و انسانی هستند.

جای تعجب نباید باشد که بخاطر نبود آزادیهای مدنی و مسدود بودن راههای دمکراتیک برای مشارکت مردم در امور سیاسی/اجتماعی کشور، راه کارها و اشکال سیاسی متفاوت و حتی غیر متعارف پدیدار گردند. در مکزیک در زیر یوغ رژیمهای خودکامه و فاسد، در بعضی از مناطق، مبارزات عدالتجویانه عمدتاً سمت و سوی مرکز گریزانه و خود حکومت گرایانه یافته است. برای مثال در ایالت چیاپس (Chiapas) که اکثریت ساکنان آن را سرخپوستان ملقب به مایا (Maya) تشکیل میدهند، در اواسط سالهای ۱۹۹۰ عمدتاً در اعتراض به وجود فقر و ناعدالتی اقتصادی-اجتماعی در این ایالت و کل مکزیک، جنبش انقلابی خیزش سیاسی (مسالمت آمیز) خود را تحت راهبری زاپاتیستا (Zapatistas) آغاز نموده تا بحال به برخی از خواسته های آزادیخواهانه خود رسیده اند. آنها تغییر در قانون اساسی را برای دمکراتیزاسیون و خود-حکومتی در سراسر جامعه مکزیک حیاتی میدانند. گرچه دولت مکزیک از بسیاری از مطالبات حق طلبانه آنها طفره رفته است اما بومیان این منطقه در راستای برخی از اهداف دمکراتیک مانند ایجاد ۳۲ منطقه خودگردان یکجانبه اقدام نموده توانسته اند که سطحی از دمکراسی مشارکتی در سطح ایالت را به دست بیاورند. (۱۷) در ترکیه نیز که هنوز از نوع لیبرال دمکراسی موجود در غرب بدور است مبارزات دمکراسی خواهانه در مناطق کرد نشین هویت ملی گرائی محلی داشته به مطالبات معطوف به خود حکومتی آغشته است. اخیراً بدلائل متعدد جهانی، منطقه ای و تحولات درونی سیاسی در ترکیه، زمینه های تفاهم در رابطه با سرنوشت مردم کرد زبان در این کشور و امکانا ایجاد تغییرات در قانون اساسی و به رسمیت شناختن نوعی از خودگردانی در این ایالات آغاز گردیده است. با توجه به جریان دیالوگ بین عبدالله اوجولان رهبر بازداشت شده حزب کارگران کردستان با طیب اردوغان رئیس جمهور ترکیه امکان سمتگیری تحولات در جهت ایجاد نوعی "کنفدراسیون دمکرتیک" حداقل در مناطق کرد نشین ترکیه دیده میشود. این حرکت در صورت پیشرفت در راستای دمکراسی مشارکتی میتواند که سرآغاز یک دوران جدید و پدیده ای نوید بخش در منطقه گردد. در پاکستان که از آغاز تشکیل آن در سال ۱۹۴۸، مردم عمدتاً در زیر یوغ رژیمهای خودکامه نظامی/اسلامگرا بسر برده و از حقوق دمکراتیک خود همواره دریغ شده اند، مطالبات آزادیخواهانه و

برابری طلب از طرف بخشهایی از جمعیت، در امتداد گرایشات ملیگرائی و هویت طلبی منطقه ای طرح میگردند. این کشور در زیر لوای ایدئولوژی اسلام شکل گرفت و از همان اوایل اقلیتهای متنوع قومی/ملیتی مانند بلوچها، بنگالیها، سیندهیز و پاتان از آزادیهای مدنی خود در رابطه با رسمیت دادن به زبان و فرهنگ قومی و بکار گیری سنتها و روشهای بومی خود محروم شدند. در این ارتباط است که تلاشهای حق طلبانه مردم در بعضی از این مناطق در ارتباط با مسلکهای بومی به پیش برده میشوند. برای نمونه جبهه ملی بلوچ (Baloch National Front) که امروزه برای احقاق خودگردانی مبارزه میکند، تعمیق دمکراسی در کل جامعه را در برنامه خود قرار داده است. اینکه آیا شیوه های مبارزاتی از طرف برخی از این گروه ها مسالمت آمیز بوده و یا اصلاً سازنده است موضوع دیگریست. (۱۸) نکته مهم در اینجا این است که نبود پایه ای ترین آزادی های دمکراتیک در هر جامعه از جمله عواملی است که گزینه های مبارزاتی برای تلاشگران راه آزادی، برابری و عدالت را محدود نموده، درها را برای راهکارهای غیر متعارف (ب.م. سمت و سوی هویت طلبی و ملی گرائی) باز میکند. طبیعی است که نمیتوان انتظار داشت که در جوامع تحت ستم سیاسی کوشندگان مردمی برای سالهای طولانی جهت دستیابی به مطالبات حق طلبانه خود به صبر و شکیبائی بسنده کنند.

در ایران در زیر سلطه یک حکومت مستبد مذهبی و نبود پایه ای ترین حقوق دمکراتیک، زمینه های سیاسی-اجتماعی برای حرکت در جهت دمکراسی و خود-حکومتی بسیار محدود است. همانطور که در جوامع زیر سلطه رژیمهای خودکامه، مطالبات آزادیخواهانه و عدالتخواهانه عمدتاً بخود خصلت عقیدتی و آرمانی میگیرند در ایران نیز این روند تاریخی ادامه داشته و بویژه در مناطق آذری نشین و کرد نشین مطالبات دمکراسی خواهانه بخشاً به خصلتهای مرتبط با فرهنگ بومی و گرایشهای هویت طلبانه آغشته شده اند. برای مثال حزب دمکرات کردستان ایران و حزب کومله کردستان ایران، هردو از سازمانهای سیاسی خلق کرد در ایران بوده هدف خود را استقرار "سیستمی دمکراتیک و فدرال" در کل جامعه ایران اعلام نموده اند. در اعلامیه مشترک اخیر در تاریخ ۳۱ مرداد ۱۳۹۱، (۲۱ اکتبر ۲۰۱۲) سیستم سیاسی مورد نظر آنها "سکولار-دمکرات و فدرال" بیان شده است. در واقع در سند تدوین شده در جولای ۲۰۰۴، در مواد پیشنهادی از طرف حزب دمکرات کردستان ایران برای قانون اساسی نوین در سراسر ایران مقولاتی مانند تعهد به "منشور جهانی حقوق بشر"، "فدرالیسم ملی-جغرافیائی" و به رسمیت شناختن "زبان کردی" و زبانهای دیگر در کنار "زبان رسمی فارسی" ذکر میگردند. در این سند آمده است که مسئولیت دولت

فدرال شامل مسائل کلیدی در کل جامعه و از جمله روابط خارجی، سیاستهای دفاعی- نظامی و برنامه های استراتژیک اقتصادی خواهد بود، در حالیکه دولتهای محلی یعنی مسئولان اجرائی و پارلمانهای ایالتی که نمایندگان آنها بر اساس رای گیری مستقیم در بین ساکنان محلی انتخاب میگردند، تمامی امور داخلی را اداره خواهند نمود. (۱۸) در میان جنبش دمکراتیک متعلق به سایر ملتهای ایران نیز یک همچون نظرگاههایی وجود دارند. جنبش فدرال-دمکرات آذربایجان ایران نیز خواهان " برقراری دمکراسی و تاسیس جمهوری فدرال در ایران است. این جریان بر این باور است که علاوه بر وجود یک دولت فدرال مرکزی که به امور مربوط به "سیاست خارجی، دفاع در مقابل تجاوز خارجی، برنامه ریزی دراز مدت سیاستهای اقتصادی، سیاست پولی، حفظ محیط زیست و امور ارتباطات سرتاسری" میپردازد، دولتهای بومی انتخاب شده از طرف ساکنان ایالت بر مسائل بیشمار دیگر اجتماعی مانند "قانونگذاری، محاکم، قضاوت، انتظامات، مالیاتها، اقتصاد، ارتباطات، محیط زیست و امور اداری و فرهنگی" نظارت خواهد نمود. جنبش فدرال-دمکرات آذربایجان با "هر نوع مداخله و تهاجم نظامی دولتهای خارجی" و "آلترناتیو سازی" مخالف است. (۱۹)

در واقع بین این مجموعه از خواستها و آنچه که در کشورهایی مثل هندوستان و برزیل نهادینه شده اند فرق زیادی نیست که موجب برانگیختن حساسیتهایی در میان برخی محافل در اپوزیسیون و البته بس نگرانی در حکومتگران خودکامه رژیم شده است. جای تعجب ندارد که طرح هرنوع مطالبات دمکراتیک، بویژه اگر شامل حق خود-حکومتی در حوزه های ایالتی و محلی باشند قویا تحت سرکوب رژیم قرار میگیرد. اما در رابطه با افراد و جریانات آزادیخواه و مترقی در اپوزیسیون، جای آن دارد که این قبیل موضوعات، در راستای اعتقاد به یک ایران یکپارچه، مستقل و در عین حال متضمن آزادیهای سیاسی، حقوق مدنی و دمکراسی غیر متمرکز، بطور منطقی به بحث و گفتگو گذاشته شوند. میایست برای آزادیخواهان و برابری طلبان تا بحال روشن شده باشد که در میان جنبشهای مردمی تئوریهای معطوف به ایجاد جوامع بهتر و انسانی تر همواره از اندیشه های آرمانگرانه (ب.م. مذهبی، لیبرالیستی، سوسیالیستی، فمینیستی و ملیگرائی) متاثر خواهند بود. مسئله کلیدی برای پیشرفت عقلانی و در عین حال متفاوت در جهت بهبودی زندگی اجتماعی میبایست اعتقاد به این اصل باشد که گرایشهای عقیدتی در صورت پذیرش آنها از طرف اکثریت مردم در مناطق محلی و یا در سراسر جامعه، نباید که بر دگراندیشان تحمیل شوند و حفظ سکولاریسم در عرصه سیاستگزاری (جدائی بین مکاتب

فلسفی/اجتماعی و ساختارهای حکومتی در سطوح مختلف محلی و فدرال) رعایت گردد. البته احتمالاً برای بخشی از اپوزیسیون که فلسفه وجودی آن در قید حفظ کشور ایران در چارچوب یک ساختار سیاسی متمرکز و تمامیتگرا میباشد، پذیرش چشم اندازی از یک جامعه که بر اساس مناطق خود گردان و دموکراسی مشارکتی استوار گردد، مشکل است. اما برای باورمندان به آزادی و برابری، مطالبات دموکراسی خواهانه از طرف شهروندان و ملیتهای ایران در امتداد اشکال خودحکومتی میباشد تا بحال قابل قبول باشند.

۱۲ مارچ ۲۰۱۳

با نوشته ها :

۱- Dictionary of the History of Ideas...; p. ۳۲۴

۲- Gellner.....p۱۳.

۳- Dictionary of the History of Ideas...; p. ۳۲۵ & ۳۲۸.

۴- Ibid; p. ۳۲۸.

۵ Bayat Mangol, *Mysticism and Dissent, Socioreligious Thought in Qajar Iran*, Syracuse university press, ۱۹۸۲, p. ۱۷۵.

۶- Parsa Benab Younes, *One Hundred Years of the Iranian Political Organizations, Volume ۱*, (Farsi), Ravandi Publication, Washington DC, ۲۰۰۴, p. ۱۱۳, ۱۲۸, ۱۳۲ and ۱۳۴

پارسا بناب یونس، صد سال تاریخ سازمانهای سیاسی در ایران، انتشارات راوندی، واشینگتن، ۲۰۰۴.

۷- Abrahamian Ervand, *Iran Between Two Revolutions*, (Farsi translation), p. ۱۵۲.

۸- Abbas Milani, *The Shah*, publication by Palgrave Macmillan, ۲۰۱۱, p. ۱۸.

۹- Abrahamian, p. ۱۹۱.

۱۰- Parsa Benab, p. ۱۷۸.

۱۱- س. حاتملوی، سخنرانی سید جعفر پیشه‌وری در مجلس شورای ملی، نشریه خبری ایران امروز، ۱۲ اکتبر ۲۰۱۲

۱۲- Abrahamian, p. ۲۷۸.

۱۳- Ibid, p. ۲۸۳ & ۲۸۴.

۱۴- Rouhani, Fazlollah, *Musaddeq and the Contemporary Iran*, (Farsi) p. ۶۶. روحانی فضل اله مصدق و ایران معاصر، نشر کتاب، سن هوزه، ۱۹۹۲.

۱۵- Thomas Isaac, *Campaign for Democratic Decentralization in Kerala*, By Centre for Development Studies and Kerala State Planning Board, ۱۲ January, ۲۰۰۰.

۱۶- Wikipedia, the free encyclopedia, Porto Alegre, Brazil

۱۷- Wikipedia, Chiapas, Mexico

۱۸- Adaner Usmani, *The Struggle in Balochistan*, in *Against the Current*, Nov/Dec ۲۰۱۲, a bimonthly journal printed Detroit, www.solidarity-us.org.

۱۹- Web site of Democratic Party of Iranian Kurdistan (PDKI), www.Pdki.org

انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، سناریوهای جناح های وفادار به نظام، تغییر در آرایش نیروهای حاکم



اکبر سیف

شرکت کردن در چنین انتخاباتی و آن هم در صورت حضور کاندیدای اصلاح طلبان، اگر برای بخش هایی از مردم رنج دیده ای که زیر فشارهای کمرشکن اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کمرخم کرده و در آستانه له شدن قرار دارند و به ناگزیر به انتخاب بین بد و بدتر روی می آورند قابل فهم است، اما در مورد اپوزیسیون جمهوری اسلامی چنین نیست.

در آستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ۹۲، نظام دینی حاکم بایکی از پرچالش ترین دوره های حیاتش مواجه گردیده است. همگام با رشد فزاینده مشکلات داخلی و خارجی، رقابت و تشتت در میان جناح های در قدرت و نیروهای وفادار به نظام روبه شدت گذاشته است. اراده واحدی در سطح مقامات رژیم، در پاسخ به مسائل، وجود ندارد. ولی فقیه به همراه متحدین قدرت طلب و فاسد و بله قربان گوی پیرامونش، در چنبره مشکلات و تشتت ها و رقابت ها گرفتار آمده اند. در مقابل با این وضعیت، سناریوهای مختلفی در میان دست اندرکاران نظام مطرح و دست به دست می چرخد. سیر تحولات، روی به بروز تغییراتی در آرایش نیروهای در قدرت دارد. بحث بر سر چگونگی این تغییرات و هزینه آن برای نظام و ولی فقیه است. در چنین اوضاعیست که نشانه ها یی هر چند ضعیف از تمایل به چرخشی جدید در سیاست ولی فقیه برای نجات نظام دینی حاکم از بن بست های موجود رami توان مشاهده کرد که ذیلا در بحث انتخابات بدان اشاره خواهد شد.

یکم، به نظرچنین می رسد که فضای یخ زده حاکم برانتخابات، به تدریج و درمحدوده جناح بندی های درونی نظام و باند های حاکم ،روبه تغییرگذاشته است. دراین تغییر،ظاهراتهديدات وایستادگی های تیم احمدی نژاد- مشائی در مقابل ولی فقیه ازیکسو و احتمال به نتیجه نسبی رسیدن چانه زنی های دربالا ودستیابی به تفاهمات پشت پرده میان نمایندگان اصلاح طلبان دینی وبیت رهبری ازسوی دیگر،بی تاثیرنبوده اند.جلوه های بیرونی این تغییر رami توان درپیام نوروژی ولی فقیه مبنی برنیازوافرشرکت وسیع مردم درانتخابات واینکه همه گرایشات وفادار به جمهوری اسلامی میتوانند ومکلفند درانتخابات شرکت کنند ،مشاهده کرد.نشانه بعدی،انتشاربرلافاصله بخش اول بیانیه انتخاباتی تهیه شده ازسوی مشاورین خاتمی بخصوص باتوجه به سکوت معنی داربیانیه نسبت به جنبش سبز،درپی دعوت مکررازااین سووآن سوی اصلاح طلبان ازوی برای اعلان کاندیداتوری، می باشد.درچنین فضایی است که عسگراولادی درادامه تلاش های قبلی اش،به صراحت اهمیت بازکردن قفل موسوی-کروبی رابه ولی فقیه، قبل ازبرگزاری انتخابات، گوشزدکرده است.

توجه به این جنب وجوش ها درمیان بالایی ها وبررسی آنها درفضای غبارآلودموجود،البته نکته ای است مهم ونقشی درخوردراتخاذ این یاآن تاکتیک درقبال انتخابات، ازسوی اپوزیسیون آزادخواه ودموکرات ایران دارد.اما مهم ترآزان،توجه وتمرکز روی وضعیت پایینی ها،شرایط زندگی ومشغله ها وتنگنا ها ونیزروانشناسی وانتظارات اقشارمختلف مردم نسبت به ج-ا وطیف های وفاداربه نظام می باشد؛مهم،توجه روی جنبش متکثر سبز وتحولات آن درجریان سرکوبگری های مزدوران وابسته به ولی فقیه، وچگونگی برخورد گرایشات مختلف،اعم ازولی فقیه تااصلاح طلبان گردآمده حول خاتمی ونیز تیم مشایی-احمدی نژاد وحتى گرایشاتی درمیان اپوزیسیون،باآن است.آری،انتخابات جلوروی نظام رابایدازچنین منظری، درارتباط با جنبش سبز وبررسی قوت ها وضعف های آن نگریست.فراموش نباید کرد که جنبش سبزکه با رای من کو؟آغازشده بود، درروندی دشوار وتحت سرکوب خشن،باتکیه برنافرمانی مدنی وبااصرارصحیح برمبارزه مسالمت آمیز،درجاهایی به درستی به جمهوری ایرانی فراروئید.این جنبش می توانست درصورت وجود برنامه درست ورهبری مناسب ،به سرنوشتی متفاوت دست پیداکند.همگان می دانند که این جنبش اگرچه به دلیل سرکوب مزدوران ولی فقیه عقب نشسته است،اما زمینه های پیدایی آن،درجامعه موجود بوده وحتى باتوجه به بیلان فاجعه باررژیم درهمین چهارساله گذشته،نیرومند ترهم گشته است.این که این بغض فروخته موجود

در اعماق جامعه، چه زمانی و چگونه و حول کدام مطالبات بروز کند، نمی توان از هم اکنون پیش بینی کرد. بغض اکثریت مردمی که زیر انواع و اقسام فشارها و تبعیض ها کمر خرم کرده اند و حداقل تا حال حاضر، با وجود همه دعوت ها، به دام تلاش های تبلیغاتی جناح بندی های درون نظام، برای گرم کردن تنور انتخابات نیفتاده اند و با نگاهی معنی دار، بازی های انتخاباتی و دعوای درونی نظام برای داشتن سهم بیشتری از قدرت را مشاهده می کنند. نظریه این عوامل و غیردموکراتیک بودن این به اصطلاح انتخابات، و اینکه انتخابات با شرکت کدام جریانات؟، از طریق حذف کدام نیروها؟ و تحت چه شرایطی و به چه قصدی؟ برگزار می شود، باید به ارزیابی آن اقدام نمود.

دوم، نگاهی دوباره به سخنان ولی فقیه و نیز بخش اول بیانیه انتخاباتی اصلاح طلبان طرفدار خاتمی، نشان می دهد که رهبرج-ا با توجه به تنگنا های بیشمار نظام و قرار گرفتن آن در چنبره ای فشار های داخلی و خارجی، رشد و گسترش نارضایتی در میان مردم، به همراه آشکار شدن موج کم سابقه فساد و تشنه و توطئه چینی در سطح بالاترین مقامات حکومتی، یعنی و وضعیتی که جامعه را در آستانه بروز انفجاراتی بمراتب فراگیرتر و رادیکالتر از جنبش سبز و گسست شیرازه امور قرار داده است، به سناریوی گرد آوری همه نیروها و گرایشات وفادار به میراث آقای خمینی و معتقد به نظام ج ا هم فکر میکند. او به جلب همه نیروها، اعم از اصلاح طلب و غیراصلاح طلب، که در پی تحولات جنبش سبز به بازخوانی و بازنگری انقلاب و تاریخ ج-ا اقدام کرده اند و با وجود همه انتقادات اما به ج-ا و قانون اساسی آن معتقد و وفادارند، هم می اندیشد. او با تاکید بر اینکه فقط یک رای دارد و دخالتی در انتخابات به نفع این یا آن نخواهد داشت، شاید می خواهد بگوید که برخلاف سال ۸۸، قصد دخالت در دعوای میان نیروهای وفادار به نظام بر سر تعیین سهم هریک از قدرت را ندارد، قاعده بازی «انتخابات» میان خودی ها را پذیرفته است، به نتیجه آن، هرچه که باشد، تن خواهد داد. و البته دیگران، بویژه مارگزیدگان انتخابات ۸۸ هم، به این قول ها بدیده تردید می نگرند و تضمین های لازم را طلب می کنند.

در تفاهم با این دعوت است که در بخش اول بیانیه انتخاباتی اصلاح طلبان، اولاً به روال گذشته وفاداری خویش نسبت به رهبری خمینی در انقلاب ۵۷ و اعتقاد به ج-ا و قانون اساسی آن را اعلام شده است. ثانیاً، نسبت به جنبش سبز و بازداشت و حصر چهره های شاخص اصلاح طلب نظیر کروی و موسوی، برخلاف گذشته که از آن طرفداری می شد و شرط حضور در انتخابات را آزادی آنها و آزاد بودن انتخابات اعلام می

گشت، این بار متفاوت برخورد شده است؛ یعنی اصلاح طلبان در قبال این همه سکوت نموده اند و به عبارتی به خواست ولی فقیه درباره مرزبندی با «فتنه» تن داده اند؛ خواست انتخابات آزاد را مطرح نکرده اند و بجای آن، از برگزاری انتخابات مناسب سخن گفته اند. بی دلیل نیست که برخلاف گذشته که گاه از اصلاح قانون انتخابات و حذف نظارت استصوابی و نظایر آن حرف هایی میزدند، این بار در این موارد هم سکوت پیشه کرده اند. بیانیه انتخاباتی، در این کادر است که انتقادات اصلاح طلبان را نسبت به بویژه دوره ۸ ساله احمدی نژاد اعلام داشته اند و راهکار های مورد نظر خود را در زمینه تحکیم بنیاد های نظام دینی تحت رهبری ولی فقیه ابراز نموده اند.

از سوی دیگر، تا آنجا که به تیم احمدی-نژاد مشایي برمی گردد، آنها نیز در پی حملات نمایندگان ولی فقیه درباره آمادگی برای قلع و قمع جریان انحرافی و حذف کاندیدای احتمالی اینان، به اشکال مختلف به دفاع برخاسته اند. از آن جمله با تهدید های مداوم به افشاگری و بگم-بگم، عزم خود را بر شرکت در انتخابات اعلام کردند و عوامفریبانه بر انتخابات مدیریت نشده تاکید نموده و تهدید کرده اند که در غیر این صورت، تا مرحله عدم برگزاری انتخابات هم پیش می روند. اینان ضمن وارد شدن به کارزار تبلیغات انتخاباتی، با انداختن مشکلات به گردن جریانات مدافع ولی فقیه، با تکرار شعار «بهار»، با برافراشتن پرچم ایران و تکیه بر ناسیونالیسم و تاریخ قبل از اسلام، از لحاظ «مسلکی» هم نگاهی متفاوت از نگاه مسلط را در زمینه مشروعیت بخشیدن به حکومت دینی مستقر زمزمه کرده اند؛ یعنی به اشکال مختلف و در فرصت های گوناگون گفته اند و حالی کرده اند که ظهور امام زمان نزدیک است، که کسانی از میان آنان به اولیاء الهی تعلق دارند، مرتبط با امام زمان هستند، که با وجود این رابطه ترجیح با اعمال مدیریت از سوی امام زمان است و نه نایب امام زمان! و بدین ترتیب در صدد تخطئه نقش و دکان روحانیت شیعه اصولی مسلک و در راس آن ولی مطلقه فقیه برآمده اند. بنا بر این مجموعه، و نیز کاربست شیوه های تعرضی و توطئه گرانه از سوی تیم احمدی-مشائی بود که خطرناکتر بودن اینان به نسبت اصلاح طلبان «فتنه گر» از سوی پیروان ولی فقیه مطرح گشت و اصول گرایان را به جنب و جوش تازه واداشت.

سوم، به نظر چنین می رسد که رهبر جمهوری اسلامی، برخلاف ادعایش در پیام نوروزی، اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه را به شدت نگران کننده و بیلان چهار سال گذشته و دولت انتصابی خود را بشدت منفی می بیند. او با این گمانه زنی ها آشناست که در یک انتخابات نیم بند

به روال گذشته، احتمال پیش افتادن کاندیدای احمدی نژاد بر کاندیدای اصول گرایان زیاد است! یاد رصورت ورود خاتمی به دایره رقابت های درون نظام، احتمال پیش افتادن خاتمی بر کاندیدا های اصول گرا و احمدی نژاد، بیشتر مطرح می شود! چنین است که خود کامه حاکم، از ترس تضعیف باز هم بیشتر نظام، همزمان با انتخابات ریاست جمهوری در اندیشه تغییرات دیگری هم می باشد. اگر یک روی این تغییرات را مذاکره با دولت آمریکا، تلاش برای کاهش بحران هسته ای و برداشته شدن تحریم های اقتصادی تشکیل می دهد روی دیگر آن، تغییر روش برخورد با نیروهای پیرو خمینی و وفادار به نظام و قانون اساسی آن، می باشد. در چنین روندی نه تنها تیم احمدی نژاد-مشائی جایگاه سابقش را اردست خواهد داد، بلکه اصول گرایان هم در جایگاهی ضعیف تر قرار خواهند گرفت؛ به این دلیل ساده که باید جایی تازه برای اصلاح طلبان «زرد» و معتدل و مطیع نظام در ساختار سیاسی قدرت تعبیه شود.

البته ناگفته پیداست که اجرای چنین سناریویی، هرگاه رهبر خود کامه نظام برتر دید های خویش غلبه و به این حد از درایت در تشخیص مصالح نظام نیز رسیده باشد، که همین حد از عقب نشینی هم مثبت بوده و در حد خود گشایشی را در سطح جامعه باعث می شود، با دشواری ها و موانع متعدد ی مواجه است. این موانع از بیت رهبری آغاز شده و در ادامه به فرماندهان سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات، به روحانیت جیره خوار جا خوش کرده در شورای نگهبان و قوه قضائیه و نهاد های ریز و درشت دیگر و داینا سورهایی نظیر جنتی و یزدی و مهدوی کنی، و اساسا همه باند های مافیایی در قدرت، که به یمن «نظم موجود» و شیوه حکومتی تا کنونی به موقعیت ها و ثروت های افسانه ای دست یافته اند، گسترش می یابد. چرا که همه اینها، هرگونه گشایشی در وضعیت و هرنوع دادن سهمی از قدرت به اصلاح طلبان را مترادف با محدود شدن نفوذ و کاهش امتیازات انحصاریشان می پندارند. به این موانع، باید مقاومت های تیم احمدی نژاد-مشائی از یک سو و بهره برداری های باندها شمی رفسنجانی و سهم خواهی او را نیز از سوی دیگر اضافه کرد. چون هاشمی رفسنجانی که مدتهاست در حاشیه قدرت قرار گرفته است، پیشرفت احتمالی چنین سناریویی را در راستای پیشرفت پروژه پیشنهادی مندرج در نامه سرگشاده اش به ولی فقیه در چهار سال پیش میدان دو سهم خویش را طلب می کند. رفسنجانی، چه بخاطر مصالح نظام و چه بمنظور بیمه کردن خود و خانواده اش، برای شکل گیری مثلث جدید در قدرت حول خامنه ای-رفسنجانی-خاتمی تلاش خواهد کرد. اگرچه به نظر چنین می رسد که مشکل عمده ولی فقیه نه هراس از تیم احمدی-نژاد مشائی و نه ترس از باند هاشمی رفسنجانیست؛ برای وی کنار زدن این دو چندان مشکل به نظر نمی رسد! مشکل او، در پیشبرد چنین

سناریویی، علاوه بر غلبه تردید ها و ترس از کاهش قدرت خود، عمدتاً به مقاومت های موجود در جناح خودی، در میان طیف اصول گرایان و بخصوص در سطح سپاه و بسیج و وزارت اطلاعات برمی گردد.

چهارم، رقابت ها در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ۹۲، در «دموکرات ترین حالت» میان اصول گرایان، دولتی ها و بخشی از اصلاح طلبان خواهد بود. یعنی در صورت عبور کاندیدای تیم احمدی نژاد-مشائی و نیز کاندیدای اصلاح طلبان پشت کرده به جنبش سبز از فیلتر شورای نگهبان، انتخابی خواهد بود در میان بخشی از خودی های نظام و نه همه طرفداران نظام! چرا که جای جریان های نظیر جبهه مشارکت و مجاهدین انقلاب اسلامی و نیز نهضت آزادی و طیف نیروهای موسوم به ملی و مذهبی، که این آخری ها البته بسته به اوضاع بین طرفداری از نظام و خروج از آن نوسان دارند، در این مجموعه خالیست. حالت دیگر، حذف کاندیدا های اصلی معرفی شده از سوی دولتی ها یا اصلاح طلبان مطیع ولی فقیه از سوی شورای نگهبان است. در این صورت باز هم دایره خودی ها تنگ ترمی گردد. بنابراین سخن بر سر به اصطلاح انتخاباتیست در میان آن دسته از خودی ترها، که با جنبش سبز مرز بندی دارند و از قبل حق هرگونه اعتراض و در صورت لزوم نافرمانی مدنی ای که تداعی کننده جریان «فتنه» می باشد را از خود سلب کرده اند.

درباره شرایط برگزاری چنین انتخاباتی هم اظهار من الشمس است که نه رنگی از آزادی دارد و نه نشانه ای از دموکراسی. اگرچه شاید از نظر اصلاح طلبان گردآمده حول خاتمی، و نیز همفکران وی در اپوزیسیون خارج کشور، «انتخاباتی مناسب» تعبیر گردد. شرکت کردن در چنین انتخاباتی و آن هم در صورت حضور کاندیدای اصلاح طلبان، اگر برای بخش هایی از مردم رنج دیده ای که زیر فشارهای کمر شکن اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کمر خم کرده و در آستانه له شدن قرار دارند و به ناگزیر به انتخاب بین بد و بدتر روی می آورند قابل فهم است، اما در مورد اپوزیسیون جمهوری اسلامی چنین نیست. شیوه های بغایت سرکوبگرانه و قرون وسطایی و حذفی رژیم، هیچ چاره ای جز عدم شرکت نیروهای مختلف اپوزیسیون طرفدار اسـتقلال و آزادی و دموکراسی و حقوق بشر در ایران، نگذاشته و نمی گذارد. اینکه این عدم شرکت، با چه تاکتیک ها و روش های مشخص تری توأم گردد مسئله ای است که می باید متناسب با پیشرفت تحولات در مدت باقیمانده و رایزنی میان گرایشات گوناگون اپوزیسیون، پاسخ مناسب یا بد.

دشواری رواداری با "دیگری"

نگاهی به بازتاب ظهور حجاب در آکادمی موسیقی گوگوش
مهرداد دوریش پور

عدم تحمل دیگری (غیرخودی) تنها مختص حکومت گران اسلامی نیست و راه درازی تا رسیدن به فرهنگ رواداری از هر سو در پیش روی داریم. امری که با پرخاشگری، توهین و غلیان احساسات به دست نمی آید، بلکه نیازمند نقد و گفتگوی عقلانی و رواج آن در کل جامعه است.

با پایان رقابت های شوی تلویزیونی "آکادمی موسیقی گوگوش"، ایرانیان داخل و خارج از کشور، همچنان در سطحی گسترده و پرحرارت به بحث و گفتگو درباره آن مشغولند. در نگاه اول شاید در شرایطی که مردم با انبوه مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و انتخابات پیش روی سر در گریبانند، این درجه از برانگیخته شدن حساسیت افکار عمومی نسبت به برنامه ای تفریحی عجیب باشد.

به لحاظ جامعه شناختی اما چرایی این واکنش های اجتماعی و حتی سیاسی گسترده پیرامون این برنامه است که اهمیت می یابد. در واقع بیش از آن که کم و کیف خود رخداد مد نظر باشد، بازتاب و تاویل آن در افکار عمومی و تبدیل شدن آن به سوژه ای بحث انگیز و همگانی است که نیازمند بررسی است.

پیش از این نیز لخت شدن یک مرد و رقصیدن یک زن ایرانی در اعتراض و درحین کنفرانس برلین در سال ۲۰۰۰، انتشار عکس نیمه برهنه گلشیفته فراهانی و آهنگ "نقی" از شاهین نجفی از دیگر حوادثی بودند که به سوژه های داغ اجتماعی و موضوع بحث و جدل افکار عمومی و مسئولان حکومتی بدل شدند. اما وجه مشترک این چهار حادثه کاملاً مجزا و از بسیاری جهات بی ربط به یکدیگر چیست؟

۱- ظهور نمادهای مرتبط با باورهای دینی و سنتی (رقص زن، برهنگی بدن، به سخره کشیده شدن پاره ای از مقدسات دینی، حضور خواننده محجبه در یک شوی تلویزیونی) در جامعه ای که کشاکش سنت و مدرنیته و اسلام گرایی و سکولاریسم در آن از همه جا شدیدتر است.

۲- "خبر ساز" بودن این وقایع و واکنش گسترده افکار عمومی نسبت به آن.

۳ - جنجال برانگیز بودن این رخدادها به دلیل متمایز و غیرمرسوم بودن آن ها و یا "تابو زدایی" و هنجارشکنی که افکار عمومی هنوز با آن خو نگرفته است و هم از این رو حضور پر رنگ آن را بر نمی تابد. درست همین برجسته گی یافتن "تمتایز بودن" است که رواداری نسبت به متفاوت بودن و دگربودگی را در هر چهار نمونه با چالش های سختی روبرو ساخت و با بزرگ نمایی شان، خشم بسیاری از مردم و مسئولان حکومتی را به دلایل گاه متضاد برانگیخت. علاوه بر آن درهر چهار مورد نوعی صف بندی پنهان و آشکار اما تند میان رادیکال ترین بخش افکار سکولار و لائیک با دین باوران شکل گرفت که نشان از نفوذ قابل توجه هر دو گرایش در جامعه دارد.

برای نمونه، بازتاب واقعه "خبرساز" لخت شدن یک مرد و رقص یک زن در سالن کنفرانس برلین، در داخل و خارج از کشور و در رسانه های حکومتی و مخالفان به مراتب بیشتر از موضوعات گفتگو شده در آن کنفرانس مهم سیاسی، مورد توجه و بحث قرار گرفت. در این جا نیز علاوه بر حکومت بخشی از اپوزیسیون نیز این گونه "رفتارهای لوده" را مورد شماتت قرار دادند.

انتشار عکس نیمه برهنه گلشیفته فراهانی نیز که نمادی "نامتعارف" و تابو شکن در برابر فرهنگ حجاب درونی و بیرونی حاکم بر ما است، به سرعت با واکنش گسترده، پر حرارت و قطبی در جامعه روبرو شد. رهبران دینی و حکومتی و حتی بسیاری از مخالفان حکومت آن را محکوم کرده و پدیده ای "شرم آور" و نشانی از به زیر پا گذاشتن "عفت عمومی" خواندند. بسیاری از افراد سکولار اما از منظر چالش ارزش های دینی و یا در دفاع از آزادی فردی و رواداری به حمایت از او پرداختند. در مورد ترانه "نقی" کار به تهدید و صدور فتوا علیه شاهین نجفی توسط رهبران دینی و حکومتی کشید. برخی منتقدان مخالف حکومت نیز این ترانه را نمادی دین ستیزانه، تابوشکنانه و یا توهینی تند، "نامتعارف" و "مبتذل" به مقدسات دینی و احساسات مردم خواندند. در سوی دیگر این کارزار اما بسیاری از افراد سکولار و لائیک، از زاویه مخالفت با ارزش های دینی، تابوشکنی و یا صرفا به قصد دفاع از آزادی بیان و گسترش رواداری، به حمایت گاه پرشور از شاهین نجفی پرداختند.

در آکادمی موسیقی گوگوش نیز با پدیده های "نامتعارف" و متمایزی در سطح رسانه ای روبرو شدیم که واکنش های تند و گسترده ای را در پی داشت: براه افتادن کمپین هولناک و یکسره خشن فیس بوکی علیه امیر حسین، هنجروی جوانی که با گوشواره ظاهر شد، نشان گر میزان نابردباری و عدم تحمل سلیقه شخصی متفاوت و متمایز از الگوهای مردانه رایج است. پدیده ای که نشانه تداوم تصویر داش آکلای از

مردانگی و هموفوبیای نیرومند در ذهنیت جامعه ایرانی است که افکار سنتی و دینی سخت مبلغ آنند. شاید سکوت آکادمی و تطبیق این هنجروی جوان در برنامه های بعدی با هنجارهای عمومی و ظاهر شدن بدون گوشواره و با سیل، و خواندن ترانه ای در ستایش مرد توسط او به قصد از دست ندادن بخت برد خود، شعله های این کمپین را به خاموشی سوق داد.

موضوع و نماد اصلی تحریک کننده در این برنامه اما خواننده جوان محبه ای به نام ارمیا است که به حضور هر چند متمایز اما پرقدرت خود ادامه می دهد و برنده نیز می شود. نحوه حضور او در این برنامه به ویژه در پی برنده شدنش، هم در میان دین باوران و مسئولان حکومتی و هم در نزد بسیاری از افراد لائیک و سکولار مخالف حکومت، واکنش های بسیار تندی می آفریند. یکی آن را تبلیغ حجاب اسلامی و باورهای دینی در برنامه ای عمومی می خواند و دیگری آن را تبلیغی علیه دین و شئون اسلامی خود می داند. هر دو اما الگوهای متفاوت با معیارهای خود را بر نمی تابند.

وبسایت های وابسته به حکومت که آواز خواندن زنان در ملاءعام را اساساً حرام می دانند، پدیده ارمیا را نماد اسلام آمریکایی خوانده و کل برنامه را توطئه ای هدایت شده از سوی انگلیس نامیدند. بسیاری از افراد سکولار و لائیک نیز از منظر دین گریزی و یا دین ستیزی و یا در اعتراض به آنچه تبعیض مثبت آکادمی نسبت به او خواندند، اساساً حضور او را نوعی تبلیغ حجاب اسلامی و باورهای دینی خواندند.

توضیحات ارمیا در دفاع از حجاب اسلامی اش و برنده شدنش، تنها خشم مخالفان سکولار او را افزایش داد که بر این باورند آکادمی عملاً در جهت تبلیغ نوعی اسلام لیبرال گام برداشته است. منتقدان معتدل تر اما برآنند که این برنامه جای تبلیغات دینی نبوده و اگر او به تبلیغ دینی نمی پرداخت مشکلی در کار نبود. گروهی بر آن بودند که به هر رو این برنامه تلاش کرده است به جای زن سکولار و بی حجاب که نماد جا افتاده زن مدرن ایرانی است، چهره زن خواننده محبه را نماد زن ایرانی جا بزند و از این رو پیروزی او را شکستی برای الگوی متعارف خود از زن ایرانی می دانند.

از منظر سکولار، می توان به درستی با تبلیغات دینی در برنامه ای عمومی که هدف دیگری پیش روی خود دارد مخالفت کرد و یا رای دادن و پر و بال دادن احتمالی به ارمیا را به دلیل حجابش نوعی تبعیض خواند. اما مخالفت با حضور ارمیا و برنده شدنش و یا رد او به دلیل حجابش نوعی دیگر از تبعیض است و سخت با ارزش های دمکراتیک و رواداری در برابر دیگری در تضاد است.

واکنش عمومی نسبت به این برنامه و نمونه های دیگر که ذکر شد، نه تنها در نوع داوری، بلکه درلحن و ادبیات توهین آمیز بسیاری از مخالفان و موافقان نیز نشان از دیرپایی فرهنگ نابرداری در میان ما دارد.

قابل فهم است که چند دهه تحمیل حجاب اسلامی، حساسیت بخش بزرگی از جامعه ایرانی را به مشاهده زن با حجاب آنهم در چنین برنامه ای و با این کیفیت برانگیخته است. اما همزمان باید تاکید کرد که مشکل بسیاری از واکنش ها در عدم روادری در پذیرش تفاوت ها است، به ویژه اگر موضوع مورد مشاجره به نمادهای دین ستیزانه و یا دین باورانه برگردد.

به باور من اما همان گونه که می بایست از حق برهنگی و نیمه برهنگی گلشیفته فراهانی دفاع کرد؛ همان گونه که باید از حق آزادی بیان شاهین نجفی در سرودن ترانه های ضددینی دفاع کرد؛ می بایست از حق امیر جبین ها و ارمیاها در انتخاب نوع پوشش و آراستن خود دفاع کرد. حکومتی که کوچکترین تفاوتی را با غیر بر نمی تابد از این که یک زن محجبه مسلمان به عنوان برنده چنین مسابقه ای شده، خشمگین است. چه، این رویداد می تواند آب در خوابگاه مورچگان ریخته و منبع الهامی شود که بنا بر آن حتی میلیونها زن محجبه، سنتی و مسلمان ایرانی نیز الگویی دیگر را برای آینده خود انتخاب کنند که با ارزش های حکومت اسلامی در تضاد است.

حکومت گران نگران آنند که حتی زنان باورمند به حجاب نیز با الهام گیری از پدیده ارمیا به تدریج حجاب اسلامی این نماد اقتدار حکومت در کنترل زنان را از یونیفورم اسلامی و سیاسی به شیر بی یال و دم و اشکمی بدل سازند و خواستار حق آواز خوانی زنان در محل های همگانی و کسب دیگر حقوق از دست رفته خود شوند.

به گمان من هواداران ارزش های سکولار و لائیک اشتباه مهلکی مرتکب می شوند اگر خواننده ای را به دلیل محجبه بودن فاقد مجوز حضور و یا شایستگی برنده شدن بدانند. اظهارنظرهای بس کینه توزانه نسبت به داوران مسابقه و یا برنده این رقابت و یا پیش از آن نسبت به امیرحسین و ماجرای گوشواره اش نشان می دهد که عدم تحمل دیگری (غیرخودی) تنها مختص حکومت گران اسلامی نیست و راه درازی تا رسیدن به فرهنگ رواداری از هر سو در پیش روی داریم. امری که با پرخاشگری، توهین و غلیان احساسات به دست نمی آید، بلکه نیازمند نقد و گفتگوی عقلانی و رواج آن در کل جامعه است.

غریبه



اشتفان هایم
برگردان کامران صادقی

و پیشانیم به ناگهان چین های عمیقی برداشته،
و لبانم از درد در هم می شوند.
آینه ها ژرفای ناپیدائی می یابند،
صدای دور دست را نمی توانم بشنوم.

چهره ام را دیگر نمی شناسم.
می توانم ساعت ها به آینه خیره شوم
و چهره ام را از هزار تکه بسازم-
و هزار آینه خالی می ماند.

و دست های من برایم بیگانه شده اند،
بوی خستگی می دهند.
دهانم پر از کلمات ناگفته است.
و انگشتانم بر لبه رومیزی می لغزند،
چنان که بر پیراهنی.

و پیشانیم به ناگهان چین های عمیقی برداشته،
و لبانم از درد در هم می شوند.
آینه ها ژرفای ناپیدائی می یابند،
صدای دور دست را نمی توانم بشنوم.

(۱۹۳۲)

"من اما از مرز گذشتم" نام دفتر اشعار دوران جوانی نویسنده سرشناس آلمانی اشتفان هایم (۱۹۱۳ - ۲۰۰۱) است که اخیراً (۱۸ مارس ۲۰۱۳) به همت همسرش اینگه هایم، توسط انتشارات برتلزمن منتشر شده است. این اشعار در بین سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۶ به رشته تحریر درآمده اند. "غریبه" یکی از اشعار این دفتر است.

سپاسگزاری

بدین وسیله از همۀ دوستان عزیزی که از گوشه و کنار دنیا، ما را در این ایام دشوار از دست دادن یار، همسر و پدر مهربانمان، هوشنگ کشاورز صدر، همراهی کرده و در این اندوه جانکاه با ما سهم بوده اند، صمیمانه سپاسگزاری می کنیم.

دست و زبان ما از ادای پاسخ به محبت های بیکران شما کوتاه است. موج همدلی و همدردی یکایک شما، به راستی نشان داد که نهال مهر و دوستی که هوشنگ در همه عمر، چون باغبانی عاشق، از آن مراقبت کرده بود، بی ثمر نبوده است.

زریون، مازیار و بهاره کشاورز صدر